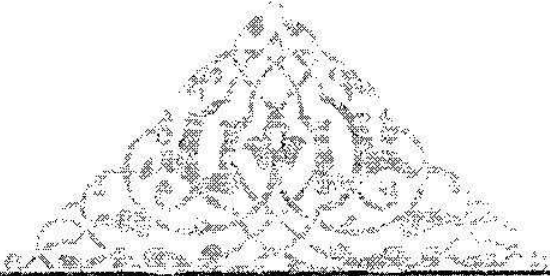


داستان‌های از زندگانه
حضرت موسی
(علیه السلام)

نویسنده: محمد صفایی جیدو

ویراستار: هادی عبدی



فهرست مطالب

شماره	موضوع
۷	مقدمه
	حضرت موسی (علیه السلام)
۱۳	حضرت موسی (ع)
۲۰	چوپان و موسی (ع)
۲۱	کودکی بر روی آب
۲۲	موسی (ع) و صفورا
۲۳	موسی (ع) در برابر فرعون
۲۶	نزول عذاب
۲۶	باران عذاب
۲۷	ملخها
۲۸	قورباغهها
۲۹	نیل خونین
۲۹	حملة مگسها
۳۰	حیوانات می میرند
۳۰	طوفان
۳۱	شکافته شدن دریا

۳۲	سفر به شام
۳۴	بنی اسرائیل در صحرای سینا
۳۵	گوسالۀ سامری
۳۶	مرگ مشکوک
۳۷	عاقبت قارون
۳۸	مهربانی سگ
۳۹	خودت به من نشان بده
۴۲	منابع و مآخذ

مقدمه

ای خدا! غفل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا
قطره‌ای انشوی که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریا‌های خویش

هیچ گمانم نبود که بیشتر مقدمه بر کتابی، که در نوشتنش روزگاری خوش و خاطره‌انگیز را صرف کردم، چنین دشوار باشد. ناچار پرداختن به داستان‌های پیامبران، از سال‌های نوجوانی همراه من بوده است؛ و تنهایی در خلوت و سکوت شب‌های آیینگی مادر بزرگم - که سال‌هاست ندارمش - می‌بالیدم، ترنم داستان‌های اخلاقی او از زندگی پیامبران و امامان، ذهن ناپخته مرا به عالمی ژرف و رمز و رازگونه می‌کشید.

مادر بزرگم - که روانش شاد باد - عمری طولانی زیست. حدود یک‌صد سال - من که همیشه ملازم خاطرش در یکی از اتاق‌های خانه پدرم بودم - تنها بوهایی بودم که بیشتر اوقاتم با او می‌گذشت و او نیز برای سرگرم کردنم و القای اندیشه‌های تعلیمی‌اش، بارها از پیامبران سخن می‌گفت. او تعریف می‌کرد که شوهرش در دوران قرون وسطایی شاهان ایرانی، خاصه احمد شاه قاجار، میرزا بنویس ارباب بوده و در میان مردمان بی‌سواد و احياناً کم‌سواد روزگار خودش، قرآن می‌خوانده و در خانه کتاب‌هایی داشته است.

یک حرف و دو حرف داستان‌های پیامبران را چنین زنی بر ذهن و زبانم ارزانی داشت؛ شب‌ها تادیر وقت پای صحبتش می‌نشستم و مشتاقانه سخنانش را «می‌نوشتیم». به مدرسه که می‌رفتم، اینجا و آنجا، از آن داستان‌ها حرف می‌زدم و بر دانسته‌های ناپخته خود می‌بالیدم. وقتی که به روزگار کنونی رسیدم؛ اگر چه بیش از دو برابر عمری که با مادر بزرگم را

گذرانده‌ام، طی کرده‌ام؛ اما یاد و خاطره آن داستان‌ها همیشه با من بوده است؛ تا این که پیشنهاد نوشتن چنین داستان‌هایی از طرف دوست خوبم، جناب آقای علی اصغر بشیری به من داده شد. فوراً پذیرفتم و درباره چگونگی کار و نوع نوشتن داستان‌ها وارد بحث شدیم و سرانجام پس از رسیدن به توافق دست به کار شدم.

از عمق و ظرافت کار آن گاه آگاه شدم که قلم در دست گرفتم. بارها قرآن و تفاسیر مختلف را به جد خواندم و سری به کتاب‌های گوناگون درباره زندگی پیامبران زدم. از گوشه و کنار نیز کتاب‌ها را بافتم؛ حتی مثنوی مولوی را خواندم؛ اگر چه از منظری متفاوت با گذشته. قصص الانبیاء ابو اسحاق نیشابوری را که کهن‌ترین مجموعه مدون از زندگی پیامبران است، بارها خواندم و کشته‌ها را میبیدی را از نظر گذراندم. تاریخ طبری و تاریخ کامل را بارها ورق زدم تا مطالب معتارف را از نگاه‌های گوناگون مطالعه کرده باشم. در میان کتاب‌ها، کتاب شرف‌النبی اثر ابوسعید راعی را نیز در خور توجه یافتم.

بیشتر از آن چه که بیان شده به کرب مختلف سر زدم و ره‌توشه‌ها برداشتم و از میان آن همه داستان‌های گوناگون و گاه یک‌سان به وجود داشت، دست به گزینش و بازنویسی برخی از داستان‌های آن زدم که نتیجه آن کتابی است که هم‌اکنون پیش رو دارید.

معیارهای اصلی من در این گزینش‌ها، نخست متن و متن متقن بوده است؛ با توجه به این که بیان تک‌تک اسناد در پایان هر داستان ممکن نیست. موجب ملال خواننده ارجمند گردد، همه منابعی که در نوشتن این کتاب از آن‌ها بهره برده شده است، در پایان کتاب آوردم. یکی از مهمترین معیارها در نوشتن داستان‌های پیامبران، تطبیق با متون سنی و قرآنی و روایات اصیل بوده است؛ به همین دلیل در مقدمه‌های داستان‌های هر پیامبر شریعی به منابع قرآن و روایی نیز دیده می‌شود.

داستان‌های مربوط به هر پیامبر در دو بخش آورده شده است؛ نخست از دید تاریخی و روایی بررسی شده‌اند و سپس به بیان برخی داستان‌ها، پرداخته شده‌اند؛ بنابراین در چند مورد داستان‌ها حالت تکرار به خود گرفته‌اند، که این موضوع ناشی از اختلاف روایت در برخی متون بوده است.

تلاش اصلی من در این داستان‌ها این بوده است که به دور از اغراق داستانی را از

پیامبران (علیهم السلام)، به زبان ساده بیان کنیم که برای همه افراد قابل فهم باشد. دنبال حوادث متافیزیکی که متون دینی و معتبر برخی از آن‌ها را تأیید نمی کند نیز نبوده‌ام؛ چرا که باورم بر این بوده و هست که برای بیان عظمت پیامبران الهی نیازی به داستان‌های غیر مستند نیست. من فقط گوشه‌ای از عظمت آنان را با قلم نارسای خود به تصویر کشیده‌ام و امید است که در تلاشم موفق بوده باشم.

پی‌گیر دائمی پیشرفت کار نوشتن کتاب، کسی نبود جز فرزندم امیرعلی با برادرش امیر سام، که مشتاقانه مسوده‌های آن را بر می‌گرفت و با آن سواد دبستانی‌اش مطالعه می‌کرد. در گرفتاری‌های آن‌روزهایی که داشتم، تحصیل و تدریس و خانه‌به‌دوشی، محیط آرام و بی‌تشویش را همسرم برایم فراهم می‌کرد؛ از بخت شکر دارم واز روزگار هم.

پدر و مادرم، به دل هم که چراغ امید را در دل من روشن نگه می‌داشتند، تا سرانجام این کار را مشاهده کنند؛ امیرسام که قدردان محبتشان بوده باشم.

شایسته است این مقدمه را با سپاس، بی‌دریغ از دوست خوبم، جناب آقای علی اصغر بشیری به اتمام برسانم؛ ایشان بودند که، دیرینه، با وجود دوری، را از وجودم دور کردند. از آقای مصطفی رضایی دلیل هم که در یافتن برخی از منابع داستان مرا یاری داده‌اند و هم‌چنین از مدیر محترم انتشارات آرایان که تأخیر بسیار این کار را برتافتند یز سپاس گزارم.

بمنه و کرمه

محمّد مفایی حبیب‌لو

۱۳۹۵ خرداد